

سینما پارادیزو و شازده کوچولو

الهام طهماسبی

Elham.tahmasebi@gmail.com

این نقد به تعویق افتاد، چون بعضی فیلم‌ها هستند که سخت است درباره‌شان بنویسی، دلت نمی‌خواهد لحظه‌هایشان را با کسی تقسیم کنی و درباره‌اش به مسند قضاوت بنشیننی یا دیگران با حساب و کتاب‌ها و چرتکه‌هایشان تو را و نوشته‌ات را به محک قضاوت بگذارند. این طور است که یک‌دفعه می‌خواهی تصمیم بگیری برای خلاصی از شر این حساب و کتاب‌ها دیگر بنویسی...

گاهی در سینمای ایران، در بین فیلم‌های کارگردان‌های فیلم اولی پدیده‌های نادری ظهور می‌کنند و فیلم «تنها دو بار زندگی می‌کنیم» از این دست پدیده‌ها است؛ فیلمی که کارگردانش تا آنجا به فیلم دل‌بستگی دارد، که مدت‌ها از زمان نوشتن فیلمنامه تا تدوین و اتالوناز تک تک پلان‌ها، که چیزی حدود هزار و خرده‌یی پلان است، برای آن وقت گذاشته تا حاصل کار فیلمی شده که حالا به لطف اکران فرهنگی بعد از دو سال از اولین نمایش آن در جشنواره فجر، در چند سینما و در سانس‌های محدود به نمایش درآمده است و این از خواص اکران فرهنگی است که نمادی از فرهنگ سازی در جهت توجه به سینمای متفاوت است و مثلاً قرار است با این طرح سینمای متفاوت جایی در بین مخاطبان پیدا کند. «تنها دو بار زندگی می‌کنیم» قبل از هر چیز، برخلاف تقسیم‌بندی مسوولان تنها یک فیلم فرهنگی با مخاطب خاص محسوب نمی‌شود. با توجه به برداشت‌ها و واکنش‌های مختلفی که در اکران‌های محدود فیلم از مخاطبان مختلف درباره آن دیدم، فیلم قابلیت‌هایی دارد تا با طیف‌های متنوعی از مخاطبان ارتباط برقرار کند و لزوماً مورد پسند قشر خاص و مخاطب فرهنگی نیست.

هرچند این فیلم ساختار و روایت متفاوتی دارد، اما با به‌کارگیری بعضی مولفه‌ها با وجود ساختار شکنی حرفه‌یی در کارگردانی و فیلمنامه می‌تواند در جذب اغلب تماشاگران موفق باشد. فضای آبی و سرد فیلم با نمایی برفی که حال و هوای سرد روایت را معرفی می‌کند، آغاز می‌شود؛ نمایی کوتاه که مردی را در مسیری پربرف می‌بینیم.

این سکانس کوتاه بی‌اینکه زمان و مکان و قصد کاراکتر فیلم را معلوم کند، برش می‌خورد به سکانس‌های بعدی. روایت تو در تو و سرد تنها دو بار زندگی می‌کنیم، زندگی آشفته مردی جوان به اسم سیامک است که از لابه‌لای سکانس‌های به هم ریخته روایت فیلم، می‌فهمیم پزشکی را رها کرده (یا اخراج شده) و حالا به رانندگی مینی‌بوس مشغول است. سیامک در اثر حادثه‌یی می‌میرد و وقتی دوباره با بیرون آمدن از قبر به زندگی برمی‌گردد مثل گمشده‌یی است که به دنبال پیوندهایش با گذشته و انتقام می‌گردد. وقتی از شر بار گذشته، کینه عشق، حسرت و... همه اینها رها می‌شود، درست شبیه خلبان آنتوان دو سنت‌آگروپری در قصه شازده کوچولو است که با هواپیمایش به ناکجاآبادی رسیده و دیگر مهم نیست کجا باشد و چه کار کند و درست همین موقع‌ها و در حال و هوای بی‌تفاوتی است که سر و کله مسافر کوچولو یا شازده کوچولو پیدا می‌شود.

سیامک که هم تنها است و هم از گذشته‌یی که به دنبال آن رفته ناامید است، با آمدن شهرزاد که قرینه شازده کوچولوی قصه سنت‌آگروپری است، دوباره به زندگی امیدوار می‌شود.

او با موجودی برخورد کرده که خیلی با قواعد زمینی سازگار نیست؛ دخترکی که معلوم نیست از کجا آمده و به کجا می‌رود و یک‌دفعه وسط زندگی سرد و آبی سیامک با آن روسری قرمز، مثل لکه سرخی از گرما و زندگی سر می‌رسد. حتی به هم خوردن این تعادل رنگی در فیلم در



دو قطب شهرزاد و سیامک باعث گرمای فضا و تعبیری از شور زندگی در شهرزاد است. تمام قاب‌هایی که سیامک به تنهایی یا پیش از او در آنها دیده می‌شود، سرد و تاریک و اغلب دل‌مرده‌اند و نوع ترکیب‌بندی رنگی و نورپردازی در آنها به شکلی معنی‌دار بر خالی بودن زندگی سیامک تاکید دارد، اما از نیمه فیلم دخترک با رنگ‌های تند لباس‌اش و نگاه‌های براق کودکانه، زنانه، از راه می‌رسد و مدام می‌خندد و صدای خنده‌اش به توصیف خلبان قصه سنت‌آگروپری مثل چشم‌های از دل کویر و مثل یک تاش رنگی سرخ در دنیای آبی و سرد سیامک او را از عالم مرده‌ها به زندگی برمی‌گرداند. اما شهرزاد چیزهایی بیشتر از شازده کوچولوی موطلابی سنت‌آگروپری دارد که مدام نگران گل سرخش در سیاره کوچکش است. شهرزاد هم مثل شازده کوچولو، سیامک سرد و بسته را اهلی می‌کند. اهلی کردن یا به قول روباه شازده کوچولو ایجاد علاقه کردن در سیامک، باعث می‌شود به دنبال شهرزاد بگردد. منتظر او سر ساعت ۴ بماند و وقتی دیر می‌شود، دلتنگی و دلشوره از راه برسد.

تصویرهای تنها دو بار زندگی می‌کنیم در صحنه انتظار سیامک در مینی‌بوس راس ساعت ۴، تجسم زیبایی تصویری از دیالوگ روباه و شازده کوچولو از فصلی از کتاب سنت‌آگروپری است. شهرزاد قصه بهزادی اما یک زن است؛ یک زن با همه بی‌خبری‌های یک کودک و جذابیت‌های قصه‌گویی زنانه در شهرزاد که توانایی این را دارد که جوری قصه بگوید که مرد را به رویاهاش ببرد. طی کردن شش اختراک و رسیدن به زمین توسط شازده

کوچولو در کتاب، در روایت فیلم به طی کردن مراحلی توسط سیامک تبدیل می‌شود که زندگی او را جهنم کرده‌اند. برگشتن و انتقام از آدم‌هایی که باعث اخراج یا از دست دادن دختر مورد علاقه او بوده‌اند و تلاش برای زنده کردن این علاقه...

بهبودی در دل فیلم «تنها دو بار زندگی می‌کنیم» و در

سکانس مینی‌بوس نیمه تاریک، سینما پارادیزوی باشکوه و دلگیر کوچکی ترتیب می‌دهد. سیامک سراغ دختری که در گذشته‌یی دور، دوست داشته رفته و... سینما پارادیزوی بهزادی با گریه زن و ظرافت در کارگردانی بدون افراط در احساسات‌گرایی و تنها با نشان دادن ناتوانی او در بالا رفتن از پله‌های خانه‌اش پس از خداحافظی و واکنش سیامک، زنده شدن و از دست رفتن همیشگی علاقه‌های قدیمی را نشان می‌دهد. جذابیت روایت بهزادی آنجا است که ساختاری غیرخطی را برای روایت فیلم انتخاب کرده؛ ساختاری که هر چند بر مبنای مد این روزها خیلی‌ها به کار می‌گیرند، اما در این فیلم نه به پیروی از نوگرایی افراطی که بسیار سنجیده به کار رفته است.

در هیچ سکانسی وقت تلف نمی‌شود و این نوع ساختار در تنها دو بار زندگی می‌کنیم، به شدت ریتم را حفظ کرده و تماشاگر را با خود تا انتها می‌برد. در سکانسی دیگر پایان عشق دوباره باز یافته سیامک بسیار مختصر و مفید در دیالوگ‌های خانم دکتر در تلفن به قرینه‌النار در سینما پارادیزو و تاکید بر از دست رفتن گذشته‌ها اعلام می‌شود. سینما پارادیزوی کوچک و زیبای بهزادی تنها یکی دو اپیزود از سینما پارادیزو را قرض



می‌گیرد و پس از اینها شهرزاد از راه رسیده و او را به دنبال قصه‌اش و آنیسه‌هایش می‌برد؛ آنیسه‌هایی که برای من یادگاری از گوی شیشه‌یی و رونیک در زندگی دوگانه و رونیکا اثر کیشلوفسکی است که همیشه آن را با خود همه جا می‌برد... سیامک شاید به قرینه خراب کردن سینمای قدیمی در سینما پارادیزو که نشانه‌یی از خطرات گذشته بود، مینی‌بوس را آتش می‌زند و با کوله‌پشتی به جا مانده از شهرزاد به جست‌وجوی او می‌رود.

ساختار روایت در هم ریخته تنها دو بار زندگی می‌کنیم، هر بار با المان‌هایی مثل کوله‌پشتی شهرزاد، آنیسه‌ها، تغییر چهره و موی سیامک، بودن و نبودن مینی‌بوس، شسته شدن مینی‌بوس و... نشانه‌گذاری شده و تماشاگر هوشمند را با دقت در تنظیم سکانس در تماشای فیلم و تشخیص تقدم و تاخر زمانی سکانس‌ها شریک می‌کند. چیدمان دقیق این سکانس‌ها و نشانه‌گذاری‌ها در ترکیب با ساختار تصویری درست، کامل‌ترین تعریفی است که می‌توان از تنها دو بار زندگی می‌کنیم ارائه داد.

کارگردان با ظرافتی هوشمندانه و با در نظر گرفتن این امکان که مخاطب به هر دلبلی نتواند فیلم و سکانس‌های پراکنده را در ذهنش جمع‌بندی کند، با دکوپاژی آگاهانه که در سینمای ایران کمتر به کار می‌رود، پایان‌بندی فیلم را طوری طراحی کرده که وراي پایان روایت که می‌تواند پایانی مدرن و باز تلقی شود، احساس پایان به شکلی تکنیکی در ساختار فیلم گنجانده شده و به مخاطب تلقین شود.

پایان‌بندی فیلم‌ها بحث ساختاری پیچیده‌یی است که از ظرافت‌های کارگردانی است و ربطی به روایت ندارد اما در روایت‌های در هم ریخته که تداخل زمانی و رفت و برگشت در سکانس‌ها وجود دارد، این نوع پایان‌بندی می‌تواند کمک بزرگی در نظم بخشیدن به قالب کلی فیلم باشد. در روایت‌های غیرخطی شاید به یک حرکت دوربین یا فریز شدن تصویر به عنوان کدهای پایان‌بندی بسنده شود، اما در روایت غیرخطی پایان‌بندی موقدی لازم است تا قرائت کاملی از یک متن صورت گیرد مثل ضرر به پایانی در یک سمفونی که به نوعی احساس شنیداری پایان سمفونی را در مخاطب القا می‌کند. در تنها دو بار... یکی از ساده‌ترین و کارآمدترین ساختارهای پایان‌بندی استفاده شده.

نمای پایانی فیلم همسان با نمای آغاز است و فیلم با پلان همان مرد سرگردان در برف که در ابتدا می‌بینیم، تمام می‌شود و تکرار این نما به شکلی حساب شده در ذهن مخاطب پایان را تداعی می‌کند و کل فیلم را در پرتازی قرار می‌دهد که به ساختار آشفته روایتی غیرخطی انسجام می‌بخشد.

این نوع پایان‌بندی به شکل زیرکانه‌یی مخاطب را مجاب می‌کند تمام داستان را ببیند، هر چند پایان روایت باز است و نتیجه‌گیری در کار نیست. این جنس پایان‌بندی روش هوشمندانه‌یی است که در فیلم‌های ماندگاری مثل همشهری کین و کارهای جارموش، رنه کلر و حتی ژاک تاتی هم دیده می‌شود... اما بازی بازیگران فیلم، از نگار جواهریان که کاملاً در قالب نقش رها است تا علیرضا آقاخانی که اولین تجربه حضور خود را جلوی دوربین تجربه می‌کند، کاملاً حساب شده و دیدنی است و داستانک‌های فرعی مثل دوست سیامک و خانم دکتر و... همه در جهت شکل‌گیری محور اصلی داستان به شکلی مکمل و بی‌اینکه عمده شوند، در راستای هدف فیلم قرار گرفته‌اند. «تنها دو بار زندگی می‌کنیم» در ترکیبی از خلاقیت و تکنیک فیلمی دیدنی است که امیدوارم تنها بار در سینمای ایران اتفاق نیفتد، هر چند با اکران آن به شیوه‌یی که انجام شد به دیده شدن آن لطمه می‌خورد، اما مطمئناً جایگاهی متفاوت با آنچه این روزها بر پرده سینماها است، پیدا خواهد کرد.